

متن پرسش

من نتوانستم اخلاق خود را درست کنم، زودرنج هستم، از شر زبان اطرافیان، زیاد حرف زدنشان، بیهوده گویی هایشان، گاهی حتی غیبت آنها واقعا اذیت می شوم و نمی توانم کاری کنم، البته به جز تذکر دادن، اما واقعا دلم نمی خواهد بین آنها و مردم زندگی کنم، گاهی احساس ناامیدی شدیدی دارم به حدی که نمی خواهم به زندگی ادامه بدهم اما مجبورم زندگی کنم چون هنوز مرگم نرسیده، واقعا خیلی وقت ها در زندگی اذیت می شوم، حتی در مواردی کارم به وسواس و افراط کشیده شده، روحیه خوبی ندارم، اصلا چطور باید زندگی کنم؟ من از خودسازی و بهبود خودم ناامیدم، از اینکه بر نفس غلبه کنم ناامیدم، واقعا نمی دانم چه کار کنم، به کجا پناه ببرم، و چکار کنم زودتر این زندگی تمام شود، من که انتخاب نکردم تا اینقدر در دنیا باشم، خیلی وقت ها بعد از گناه به خودم می آیم و قبلش نتوانسته ام پیشگیری کنم، واقعا دلم نمی خواهد آنقدر زنده بمانم و گناه کنم، من که معصوم نیستم و از رشد خودم هم ناامیدم، گاهی واقعا دلم میخواد زندگی ام در نوزادی تمام می شد و این همه عمر نمی کردم، ولو کارهای مفیدی هم انجام داده باشم، ولی چه فایده که با یک گناه یا بد اخلاقی خیلی از آنها از بین می روند، من هم که نتوانسته ام اخلاقم را درست کنم، واقعا باید چکار کنم؟ واقعا نیاز دارم در این دنیا نباشم و جدای از همه مردم و اعمالم (چه خوب چه بد) مدتی آرامش داشته باشم، حتی از زیارت لذتی نمی برم چون در اماکن حواسم پرت مواردی می شود که باید تذکر بدهم (نهی از منکر) و خیلی وقتها حتی اماکن مذهبی هم آرامش ندارم، یا اگر هم وقتی آرامش داشته باشم بخاطر خانواده و اطرافیان نمی توانم آنجا در خلوت و آرامش مدتی بمانم، خیلی وقت ها شده فردی از اطرافیان آمده و آرامش و خلوتم را به هم زده، یا وسط دعا مزاحم شده و من چون می خواستم دعا را بدون مزاحم بخوانم و تمرکز کنم، و او هم بیهوده گویی یا احیانا بدگویی کرده، و تمرکز را به هم زده، یکدفعه کمی بد اخلاقی کرده ام، مگر مزاحمت اینها تقصیر من است که اثر گناهش روی من می ماند؟ واقعا از مزاحمت و بعضی کارها و حرف ها و رفتارهایشان خسته شده ام، واکنش هم نشان بدهم ممکن است کارم به افراط و بد اخلاقی برسد، من هم کمی در زندگی آرامش می خواهم ولی ندارم، واقعا چطوری باید بدون زجر کشیدن خودسازی کنم و خودم را کنترل کنم؟ اصلا راهی هست این همه در زندگی اذیت نشوم؟ دلم نمی خواهد بعضی اطرافیانم را ببینم یا حتی صدایشان را بشنوم چون خیلی اذیتم کرده اند، ولی مجبورم چون از افراد خانواده اند، چطور باید صبرم را بالا ببرم؟ و همچنین امید را؟ و از کجا بفهمم در لحظه چه کاری و چه حرفی درست است؟ حس می کنم حتی خدا و ائمه هم مرا دوست ندارند.

باسمه تعالی: سلام علیکم: مهم آن است که با شور و شوقِ تمام، دست در کار باشد و دل با یار و از این جهت نباید از زندگی و اموراتِ عادی آن حتی کارهای خانه فرار کرد. آری! به ما توصیه کرده‌اند: «رَه چنان رو که رهروان رفتند». و لذا مانند دیگران و دل‌دادنِ به انسان‌ها باید درخشش خود را تجربه کرد و از ورزش و فعالیت‌های اجتماعی و حضور در جلسات معرفتی نباید کناره گرفت. پیشنهاد می‌شود سری به کتاب «آشتی با خدا» که روی سایت هست بزنید.

<https://lobolmizan.ir/book/۶۹?mark=%D۸%A۲%D۸%B۴%D۸%AA%DB%۸C%۲۰%D۸>

[%A۸%D۸%A۷%۲۰%D۸%AE%D۸%AF%D۸%A۷](#) . موفق باشید